

ز رخسارش فرومی ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید

معنی: اشک از چشمانِ سلطان جلال الدین، جاری بود و زندگی خود را رو به نابودی می دید.

قلمرو زبانی: می ریخت ← فعل ناگذر / اشکی ← نهاد / بنای زندگی ← مفعول

مفهوم: ← مشاهده نابودی عمر خودش (= سلطان جلال الدین)

در آن سیمابگون امواج لرزان خیال تازه‌ای در خواب می‌دید:

معنی: درحالی که امواج لرزان و سفید (= جیوه‌ای) رود سند را می‌دید فکر تازه‌ای به ذهنش رسید.

تفروابط: امواج لرزان به سیماب، تشبیه شده است. (=گون ← پسوند شباهت و ادات تشبیه / خیال تازه‌ای در خواب دیدن ← کنایه از فکر تازه‌ای به ذهن داشتن

مفهوم ← چاره‌اندیشی و تصمیم‌گیری

به یاری خواهم از آن سوی دریا سوارانی زره‌پوش و کمان‌گیر

معنی: از آن طرف رود بزرگِ سند، از سربازانی مسلّح (= جنگاور) و ماهر در تیراندازی، کمک می‌گیرم. (= یاری می‌خواهم).

قلمرو زبانی: آن سو ← ترکیب وصفی (= آن ← صفت اشاره) / سوارانی زره‌پوش (= زره‌پوشنده) ← ترکیب وصفی (= زره‌پوش ← صفت فاعلی) / سوارانی کمان‌گیر (= کمان‌گیرنده) ← ترکیب وصفی (= کمان‌گیر ← صفت فاعلی)

مفهوم: ← یاری خواستن از جنگجویان ماهر و شجاع

توضیح: «کمان‌گیر» یعنی «کمان‌داری که در تیراندازی ماهر و بی‌نظیر باشد.»

دما از جان این غولان کشم سخت بوزم خانمان هاشان به شمشیر

معنی: [به کمک آن جنگجویان] مغولان را به سختی (= به شدت) نابود می‌کنم و تمام هستی و زندگی‌شان را از بین می‌برم.

قلمرو زبانی: بسوزم (= می‌سوزانم) ← فعل مضارع اخباری / سخت ← قید

منهوم ← نابود کردن تمام هستی (= زندگی) مغولان

توضیح: «دما» در لغت به معنی «رگ»، «پی» و «عصب» است.

شبی آمد که می‌باید فدا کرد
به راه مملکت، فرزند و زن را

معنی: [عاقبت] شبی فرا رسید که باید در راهِ دفاع از وطن و نجاتِ آن، زن و فرزند را فدا کرد.

قلمرو ادبی: فرزند و زن ← مراعات نظیر / راه و راه ← جناس ناهمسان

مفهوم ← فدا کردن زن و فرزند در راه حفظ وطن

به پیش دشمنان استاد و جنگید رهاند از بند اهریمن، وطن را

معنی: در برابر دشمنان، مقاومت و پایداری کرد و وطن را از مغولان شیطان صفت آزاد ساخت.

تلمیذ ادبی: بند ← مجاز از اسارت/ اهریمن ← استعاره از مغولان/ دشمن، جنگید و بند ← مراعات نظیر / رهاندن وطن از بند ← کنایه از آزاد کردن وطن

مضمون ← مقاومت و پایداری در برابر دشمنان برای رهایی وطن

شبی را تا شبی با لشکری خرد ز تن‌ها سر، ز سرها خود افکند

معنی: [جلال‌الدین] یک شبانه‌روز با سپاهیان اندک خود با مغولان جنگید و بسیاری از آنها را کُشت.

قلمرو زبانی: شبی را تا شبی ← قید / سر و خود ← مفعول

منهوم ← نابود کردن دشمنان (= مغولان)

چو لشکر کرد بر گردش گرفتند
چو کشتی، بادپا در رود افکند!

معنی: وقتی سپاهیان مغول، او (=جلال‌الدین) را محاصره کردند، اسبش را مانند کشتی در درون رود سیند انداخت.

قلمرو زبانی: «چو» به معنی «زمانی که» و «وقتی که» در مصراع اوّل ← حرف ربط / «چو» به معنی «مثل» و «مانند» در مصراع دوم ← حرف اضافه و کشتی ← متمّم / بادپا ← صفت جانشین اسم و مفعول

چو بگذشت، از پس آن جنگِ دشوار از آن دریای بی‌پایاب، آسان

معنی: زمانی که جلال‌الدین، موفق شد بعد از آن جنگ سخت و دشوار به راحتی از رود عمیق سند عبور کند...

قلمرو ادبی: دشوار و آسان ← تضاد / دریای بی‌پایاب ← مجاز از رود سند

توضیح: بیت‌های ۲۷ و ۲۸ موقوف‌المعانی است.

به فرزندان و یاران گفت چنگیز که گر فرزند باید، باید این سان!

معنی: چنگیزخان مغول به فرزندان و یارانش گفت اگر لازم باشد که انسان فرزندی داشته باشد، باید همانند سلطان جلال‌الدین، شجاع و دلیر باشد.

مفهوم ← ستایشِ دلاوری و شجاعت سلطان جلال‌الدین

به پاس هر و جب خاکی از این ملک چه بسیار است، آن سرها که رفته!

معنی: برای حفظ و نگهداری هر و جب (= هر ذره‌ای) از این سرزمین، مبارزان و بزرگان بسیاری خود را فدا کرده‌اند.

قلمرو زبانی: هر ← صفت مبهم / این ← صفت اشاره / چه ← قید تعجب / آن ← صفت اشاره

مفهوم ← فدا شدن در راه حفظ وطن

ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسرها که رفته!

معنی: خدا می‌داند که چه پادشاهان و بزرگانی، به خاطر عشق و علاقه خود به وطن، جان خود را فدا ساختند.

قلمرو زبانی: هر قطعه، این خاک و چه افسرها ← ترکیب وصفی
مفهوم: فدا شدن پادشاهان و بزرگان برای دفاع از سرزمین

گنج حکمت | چو سرو باش

فارسی (۲) | یازدهم | ریاضی، تجربی و انسانی

قالب نثر و شعر:



حکیمی را پرسیدند: «چندین درخت نامور که خدای عزّ و جلّ آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده‌اند؛ مگر سرو را که ثمره‌ای ندارد. در این چه حکمت است؟»
گفت: «هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان.»

به آنچه می‌گذرد دل منزه که دجله بسی
پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
گرت زد دست بر آید، چو نخل باش کریم
ورت زد دست نیاید، چو سرو باش آزاد

گلستان، سعدی

محتوای درس:

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها و بیت‌ها

خلیفه: جانشین، عنوان هریک از جانشینان

پیغمبر

نخل: درخت خرما

کریم: بخشنده، جوانمرد، بزرگوار

حکمت: علم، دانایی، دانش

وجود: هستی

عدم: نیستی، نابودی

آزادگان: کسانی که به دنیای مادی

وابستگی ندارند، وارستگان

دجله: نام رودخانه‌ای معروف در کشور عراق

حکیم: دانا، دانشمند، فرزانه

نامور: معروف، مشهور

عزوجلّ: بزرگ و گرامی است.

برومند: بارآور، میوه‌دار

مگر (= مگر سرو را): به جز

ثمره: نتیجه، میوه

حکیمی را پرسیدند: «چندین درخت نامور که خدای عَزَّ و جَلَّ آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده‌اند؛ مگر سرو را که ثمره‌ای ندارد. در این چه حکمت است؟»

معنی: از دانشمندی پرسیدند: این همه درخت معروفی که خداوند بزرگ و گرامی آفریده است و میوه‌دار [کرده است]، هیچ کدام را «آزاد» نخوانده‌اند. به جز سرو که میوه‌ای ندارد، چه حکمتی در این [کار] است.

■ «آزاد» در لغت به معنی «رها» و «بدون دلبستگی به دنیا و تعلقات آن»، اما در این جا صفتِ درخت سرو است و معروف است به سرو آزاد. فردوسی می‌فرماید:

«به سرخه نگه کرد پس پیل تن یکی سرو آزاد بُد در چمن»

قلمرو زبانی: «را» (= حکیمی را پرسیدند) ← حرف اضافه به معنی «از» / حکیمی ← متمم / مگر ← به معنی «به جز» در این جا، قید استثنا است.

گفت: «هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان.»

معنی: [حکیم] گفت: برای هر درختی، میوه معینی وجود دارد که در زمان معلوم، با وجود آن میوه، درخت، تازه و شاداب می‌شود و گاهی به خاطر نداشتن میوه، پژمرده می‌شود، اما سرو هیچ‌یک از این ویژگی‌ها را ندارد و همیشه تازه و شاداب است و این (= شادابی و خوشی) ویژگی آزادگان (= انسان‌های وارسته) است.

قلمرو زبانی: «را» (= هر درختی را ثمره معین است.) ← فکّ اضافه (= ثمره هر درختی، معین است.) / «را» (= سرو را هیچ از این نیست.) ← حرف اضافه به معنی «برای»

مفهوم ← وارستگی و دل‌ن بستن به دنیای مادی

به آنچه می‌گذرد دل منزه که دجله بسی پس از خلیفه بخواید گذشت در بغداد

معنی: به آن چیزهایی که در این دنیا، ناپایدار و زودگذر هستند علاقه‌مند و وابسته نشو؛ همان‌طور که رودخانهٔ دجله، پس از مرگ خلیفهٔ بغداد همچنان در جریان خواهد بود، اما خلیفه و حکومتش از بین می‌رود.

مفهوم ← دل نبستن به دنیای ناپایدار و زودگذر
با بیت‌های زیر قرابت معنایی دارد:

زنهار دل مَبْنَد بر اسباب دنیوی
همی دان که چرخ برین هم نماند

جمشید جز حکایتِ جام از جهان نبرد
به چرخ برین می‌کنی تکیه دایم

گرت ز دست برآید، چو نخل باش کریم
ورت ز دست نیاید، چو سرو باش آزاد

معنی: اگر توان آن را داری مانند درخت خرما بخشنده باش، اما اگر توانایی بخشش نداری مانند درخت سرو، آزاده و بی‌تعلق باش.

قلمرو زبانی: «ت» در «گرت» ← جهش ضمیر دارد و مضاف‌الیه است. (= اگر از دستت برآید.) / «چو» به معنی مانند حرف اضافه است. / نخل و

سرو ← متمم

مفهوم ← تأکید بر بخشندگی (← مصراع اول) و وارستگی (← مصراع دوم)

نقش دستوری قید

